

اسلام مدینه
فاضله را به
فاضلاب اسلامی
تبدیل می کند

پی‌داری

ماهنامه ی شماره ی ۱۴۷ کانون خردمداری ایرانیان
سال ۲۴ - شهریور ماه ۲۵۸۳ ایرانی - ۱۴۰۳ عربی

ایرانی ها پیشگام
و عهده دار نابودی
اسلام شده اند

خمینی کمر اسلام و خامنه ای کمر امام حسین را در ایران شکستند.

و ایرانیان با مضحکه کردن سیرک خنده دار عاشورای امسال انتقام
۱۴۰۰ سال فریب و دغل یک دین دزد پرور دروغین را گرفتند و
ستون کاخ های پوشالی دین اسلام را فرو ریختند.

در مورد پایان کارملایان علم الهدی امام جمعه مشهد اعتراف کرد.
به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی «مهر» علم الهدی در دیدار با مسئولین آستان
قدس با نگرانی اعلام کرد: ذائقه مردم با گذشته تفاوت پیدا کرده، دیگر نمی شود با بیان
روایات، مردم را به پای منبر آورد. خبرگزاری مهر تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۰۴

مسعود نقره کار مهاجرانِ مهاجرتیز

تراژدی هایی که کارشان به طنز و کمدی کشیده شده کم نیستند. یکی از
کُمیک ترین ها ضدیت و دشمنی پاره هایی از کنشگران سیاسی و
فرهنگی ایرانی مهاجر و تبعیدی و رانده شده از وطن با مهاجران دیگر و
جدید است. تبلیغ و فعالیت علیه مهاجران و به سود مهاجرتیزان لکه
سیاهی در زندگی بسیاری از مهاجران ایرانی ست. مانده در رویه ۳

نظر سلمان رشدی راجع به تظاهرات دانشجویان

روزنامه «بیلِت» آلمان از سلمان رشدی نویسنده سرشناس جهانی که از
هندی تباران انگلستان است می پرسد: نظر شما راجع به اعتراض ها و
تظاهرات دانشجویان در دانشگاه های آمریکا بر علیه اسرائیل و در
پشتیبانی از حماس یا فلسطینی ها چیست؟ مانده در رویه ۲

نظر سلمان رشدی راجع به تظاهرات دانشجویان

مانده از رویه ی نخست

سلمان رشدی با اشاره به تلفات پرشمار غیر نظامیان در غزه می گوید: در حال حاضر به دلیل جان باختن گسترده انسان های بیگناه در غزه باید نسبت به آن چه در این باریکه اتفاق می افتد نگران بود. من فقط می خواهم برخی از این اعتراض کنندگان، حماس را هم خطاب قرار دهند. زیرا همه چیز از آن جا شروع شد.

سلمان رشدی افزود: حماس یک سازمان تروریستی است. این که دانشجویان جوان از یک گروه تروریستی فاشیست حمایت می کنند واقعاً جای تعجب دارد. آن ها سطحی سنگ آزادی فلسطینی را به سینه می زنند و من بیشتر عمرم یعنی از حدود سال ۱۹۸۰ به بعد هوادار تشکیل یک کشور فلسطین بوده ام.

نکته اینجاست، اگر همین اکنون یک کشور فلسطینی وجود داشت و آنجا توسط حماس اداره می شد کشور را مشابه کشور زیر سلطه طالبان می ساختند و آن کشور تحت حمایت جمهوری اسلامی ایران می بود.

این چیزی است که جنبش های پیشرو چپ غربی می خواهند به وجود آورند. آن ها می خواهند حکومت طالبانی دیگری شبیه حکومت آیت اله ها در خاورمیانه درست در کنار اسرائیل به وجود آورند.

سلمان رشدی در آخر گفت: بنابراین من فکر می کنم تفکر عمیقی پشت این اعتراضات نیست. آن ها واکنشی احساسی به مرگ ها در غزه دارند ولی هنگامی که این اعتراض ها به سوی یهودستیزی لغزش پیدا می کند و گاهی نیز به حمایت واقعی از حماس منجر می شود آن جا است که بسیار مشکل ساز می شوند.

ابراهیم توانگر

آیا به مشهد رفته اید و می دانید خواجه ربیع کیست؟

کسانی که به زیارت خواجه ربیع در مشهد می روند، آیا می دانند "خواجه ربیع" کیست؟

«ربیع بن خثیم» معروف به «خواجه ربیع» از فرماندهان ارشد علی بن ابیطالب و از اقوام معاویه بود و برای اینکه در اختلاف علی و معاویه دخالتی نداشته باشد، از علی خواست تا او را به جنگ کفار (یعنی جنگ با ایرانیان) بفرستد، و علی هم خواجه ربیع را به همراه ۴۰۰۰ نیرو به جنگ شورشیان دیلم و قزوین فرستاد.

خواجه ربیع بعد از سرکوب شدید مردم دیلم، برای کمک به "حارث بن مره عبدی" که به جنگ مردم خراسان رفته بود، شتافت، و مردم خراسان را باهم سرکوب کردند.

در (فتوح البلدان بلاذری) آمده است که خواجه ربیع در یک روز هزار جوان ایرانی را بین لشکریان خود تقسیم کرد! تا بعنوان برده مورد استفاده قرار گیرند!!

خواجه ربیع بعد از آن در مشهد و خراسان ماند و مرد، و اکنون محل دفن او زیارتگاه شیعیان است تا با توسل به این فرد شفا پیدا کنند و به آرزوهای خود برسند!

حتی در قزوین هم مسجدی به همین نام وجود دارد که می گویند خواجه ربیع مسواک خود را در این زمین فرو کرد و از مسواک او درختی روئید!! منابع کتاب: نویسنده هشام مطر - کتاب موسوعه الشهد الاول

گروه تروریستی حماس در پی آزادی نیست. بلکه با پشتیبانی جمهوری اسلامی ایران در پی طالبانی کردن فلسطین است. دانشجویان معترض هم در هیچ کجای جهان حتایک شعار «آزادی برای فلسطین» را سر ندادند و به تابلویی نوشتند که بگوییم آزادی خواهند.

چند هزار سال دیگر انسان نادان می خواهد کشته بدهد، در جنگ باشد، شکم ملایان دوران خود را پر کند تا در خیالات واهی خود روزی جسد متعفن و خاک شده اش (که از شعور و فکر خالی و فقط پایین تنه اش زنده و سالم مانده) برخیزد و راه بیفتد وارد روسپی خانه بهشت شود! زهی خیال باطل.

مهاجرانِ مهاجرتیز

مانده از رویه ی نخست

خرخودشان که از پُل گذشته، گوربابای بقیه مهاجران. همین جنس از مهاجران ایرانی هستند که خیال می‌کنند با مهاجران سایر کشورها فرق گذاشته می‌شوند، تافته جدا بافته‌اند و متوهمانه خیال می‌بافند که یک امریکایی و اروپایی مهاجرتیز بین مهاجر ایرانی و افغان و مکزیکی و عرب قدیمی با مهاجران جدیدی فرق می‌گذارد. تاریخ، این دست تراژدی‌های زشت و کُمدی شده را به شکل‌های گوناگون و انواع هراس آفرینی‌های ریز و درشت علیه مهاجران بارها تجربه کرده است. مهاجرتیزان، مهاجران را عامل بیکاری و بسیاری از مشکلات اجتماعی و اقتصادی و خلافاکاری‌ها معرفی می‌کنند که این پدیده تازه‌ای نیست و حتی در جامعه خودمان ریشه تاریخی هزاران ساله دارد. معنای این سخن این نیست که مهاجران خلاف و جرم و جنایت نمی‌کنند اما بزرگنمایی‌های سیاست‌بازان مهاجر و آواره ایرانی برای این خلافاکاری‌ها و وسیله ساختن از آن‌ها برای طرد و تحقیر و توهین به مهاجران و حمایت از مهاجرتیزان همان چوب حراج زدن به وجدان انسانی و سیاسی در بازار مکاره و "سید اسماعیل" سیاست بازی ست.

گسترش روزافزون مهاجرت دلایلی دارد که یکی از آن‌ها جنگ افروزی‌های سود آور برای امریکا و روسیه و اروپا و متحدان‌شان بوده است. یورش وحشیانه ارتش‌های امریکا و اروپایی و متحدان‌شان به عراق و دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه نمونه‌اند. مماشات کاسبکارانه امریکا و اروپائیان با دیکتاتورهای حکومت‌های ستمگر در جهان از جمله سازش و لاسیدن با جُرم‌مُ فسادی همچون حکومت اسلامی نیز یکی دیگر از عوامل گسترش مهاجرت بوده و هست.

مشکل مهاجران نیستند، مشکل عوامل بروز مهاجرت یعنی جنگ و تروریسم، دیکتاتوری و ستمگری، نا امنی، فقر، بیکاری، نومیدی و بی چشم اندازی، ویرانی‌های ناشی از بلایای طبیعی و... هستند.

**ملتی که هنوز بیش از ۸۰ درصد
باسواد هایش باور به دین داشته
باشند از چه می خواهند نجات پیدا
کنند. آیا چنین مردمی لایق
دموکراسی و آزادی هستند؟**

انتظار این است که لااقل ایرانیان مهاجر یا تبعیدی که برای "حقوق بشر" غش و ریشه می‌روند ولی درصِف تحقیر و تخطئه کنندگان نسبت به مهاجران کشورهای دیگر قرار گرفته‌اند، خوشی‌های جا افتادن در اروپا و امریکا و کشورهای دیگر بیش از این زیر دل‌شان نزنند و شرایط پیشین خود و هموطنانشان را به یاد آورند و فراموش نکنند. بخشی از شعر مهاجران برتولت برشت که به مهاجرتیزان اشاره دارد. ما خود ناله‌هایی هستیم که اسرار تبهکاری‌ها را به این سوی مرز آورده‌ایم.
هر یک از ما
ننگی را آشکار می‌کند که امروز وطن ما را آلوده کرده است.

نگاهی علمی یا نگاه غیر علمی

در قرن شانزدهم ملکه انگلستان و ملکه هندوستان هر دو از یک بیماری فوت کردند! هر دو پادشاه این دو کشور عاشق همسران خود بودند که درگذشتند.

پادشاه هند به یادبود همسر محبوبش بنای بسیار زیبای «تاج محل» را با صرف هزینه گزافی ساخت که یکی از عجایب هفتگانه دنیا شد! ولی پادشاه انگلستان به یادبود همسر محبوبش دستور داد تا یک دانشکده پزشکی بسازند تا فرد دیگری از آن بیماری نمیرد! این تفاوت نگاه رهبران است که تفاوت‌های بین ملت‌ها را به وجود می‌آورد.

خمس چیست؟

**من تو گرمای ۵۰ درجه داخل زمین
کشاورزی کشت کنم، شب که رفتم منزل یک
پنجم درآمدم را بدهم به کسی که از صبح تا
شب زیر کولر خوابیده و حال می‌کند! و
گر نه مالم پاک نیست! بعد من می‌روم
جهنم، اون فلان گشاد می‌رود بهشت!! به
راستی که خدای شما واقعا عادل است و
مهربان!.** عارف روح الفدا

محمد معمارنژاد

آخوندها این دیوانگان زنجیری تاریخ

به یاد پوران جم پور که به دست مزدوران جمهوری اسلامی اعدام شد و به جاودانه ها پیوست.

بخشی از وصیتنامه پوران :

سلام مرا به آفتاب، به اقیانوس ها به کوه ها ، به جنگل ها و سراسر دنیا برسانید !

مادر خوبم و پدر عزیزم و تمام کسانی کص دوستتان دارم و دختر عزیزتر از جانم مهنوش که از محبت مادر و پدر محروم ماندی و امیدوارم که علت این کمبود را بفهمی و از من دلگیر نباشی ، مادر عزیزم و پدر دوستداشتنی ام مرا ببخشید که این مدت باعث ناراحتی شما شدم و بدانید که

همیشه خیلی شما را دوست داشتم و زحمات شما را هرگز فراموش نکردم و مرا حتما خوب شناخته بودید و میدانید که دخترتون چطور فکر میکرد و افسوس که در این فرصت نمیتوانم بیشتر از این برایتان بگویم تا بتوانم به شما آرامشی بدهم که مبادا از نبودن من خیلی رنج ببرید و بدانید که بیاد شما و همه چیز صای خوب بودم و مطمئن باشید که زیاد رنج نبردم و شما عزیزانی که میشناسم میدانید چکار کنید که مهنوش عزیزم درست تربیت بشود و اقلا اگر این کمبود محبت را در ابتدای کودکی چشیدص از جهات دیگر بتواند خوشبخت باشد، و مطمئن هستم که اینطور

خواهد شد وای که چقدر دلم برای همگی شما تنگ شده و افسوس کص نمیتوانم فرد فرد شما را نام ببرم ولی صر کدامی کص این نامه را میخوانید بدانید با تک تک شما حرف میزنم و احساسم به همگی شما عزیزان خوب است که میشناسم تان .

مادر جون و پدر عزیزم خیلی دلم میخواد که شاد باشید و مبادا خودتان رو پایبند خاک من کنید و مهم این هست که همگی ما در قلب هم جا داریم و یادتان باشد که من همیشه دوست داشتم شماها محکم باشید و به هر حال روزی مرگ به سراغ همگی ما میاید .

یادتون باشه که ما میتوانیم همدیگر رو در طلوع خورشید، در غنچه گل که میخواهد دهان باز کند، در شبی که بروی گلها مینشیند، در کودکانی که آینده از آن ها است و در خنده های شبنم و مهنوش، بابک و آرش، رویا و رامین و همه بچه ها جستجو کنیم و خواهش میکنم که همگی شما همیشه بیاد خوبی ها باشید و در آن صورت است که رنج به خودتان راه نخواهید داد و احساس میکنید که تنها نیستید . راستش با اینکه یک دنیا حرف دارم که باهاتون بزنم اما افسوس که وقت محدود است و قلم توان

نوشتن ندارد. . .

در این لحظه آخر زندگیم که قلبم سرشار از عشق به همه شما و همه چیزهای خوب است و آرامش خیلی خوبی تمام وجودم را فرا گرفته است . شما میدانید که همیشه نفرت داشتم از اینکه کسی بخواد زیر بازوی مرا بگیرد و از اینکه خودم توان این را دارم که مرگ را پذیرا باشم و این شاید بزرگترین موهبتی باشد که به من ارزانی شده است، و بدانید دختر شما هرگز غصه نخورد و تا آخرین لحظه شاد و خندان بود و منم از شما میخواهم که به خاطر من رنج نبرید و شاد باشید،

یاد برادر عزیزم در تمام دوران که با هم بودیم و مسایل قلبی مان، یاد دوستانم، یاد خواهرانم و همه محبت ها و خاطرات کودکی مان، یاد دوستان خوبی که در زندان آشنا شدم، و از همه شما میخواهم که مرا بیاد داشته باشید که همیشه شاد بودم و به زندگی چگونه فکر میکردم و در آن صورت است که بار این غم برای شما قابل تحمل خواهد بود. با یک دنیا آرزوی صبر و شکیبایی و امید اینکه همه چیز خوب خواهد شد و میدانم که صمگی ما در قلب یکدیگر زنده خواهیم ماند و خوشا بحال کسانی که با عشق و قلب پر از محبت مرگ را می پذیرند و من هم مطمئن باشید که با عشق به همگی شما این لحظات آخر را میگذرانم و بدانید شاد و سر حال هستم و همگی شما را در آغوش میگیرم و با بوسه های فراوان از شما خدا حافظی و عشقم را نثاران میکنم و دستتان را میفشارم با همان روح و قلبی که می شناسید .

دختر شما پوران

مناجات نامه خاک بر سر شده ها

افراد یک دین پر سر و صدایی هستند که ارادت عجیبی به «خواجه عبدالله انصاری» شاعر بسیار قدیمی ایران دارند و اشعار او را در شب های ماه رمضان و محرم و صفر (ماه های عزیز!!) می خوانند و زار زار گریه می کنند .

این یکی از اشعار خاک بر سری او می باشد که خیلی مشهور است و هر ساله در همان شب های عزیزشان آن را حتما می خوانند . شعر مشهور خواجه «عبدالله» چنین است:

خدایا چون بر تو نگرم، از جمله ی تاج دارانم و تاج بر سر!

و چون در خود نگرم، از جمله ی خاکسارانم و خاک بر سر!!

خدایا من بر درماندگی و بیچارگی خود آگاهم .

خداوندگارا کاش «عبدالله» خاک شدی تا نامش از دفتر وجود پاک شدی! این جملات بی ارزش خاک بر سری را شیعیان ایران بر روی تخم چشم خود می گذارند و شب تا صبح پای منبر آخوندها می خوانند و گریه می کنند و بر سر می کوبند .

فریادهای موزون که با آب طلا باید نوشت

شاعری جوان به نام «بیداد» (امیرحسین خوشنوسان) را یادتان می آید که پس از خواندن شعر زیر در انجمن شعری در ایران که مثنوی طولانی و بلندی هم بود و پس از آن دیگر کسی از او خبری نداشت تا دوسه سالی گذشت و این بار نواری از او در فضای مجازی پخش شد. در اینجا بخشی از آن شعر بلند مثنوی و چند بیتی هم از شعر جدید او را برایتان می نویسم، به دنبال او شعری هم از یک خواننده زن افغان می آورم که آن شعر هم بسیار شجاعانه در برابر آدم کشان طالبانی بود و خواننده آن معلوم نشد به کجا پناهنده یا پنهان شده است.

چند بیتی از شعر قدیمی «بیداد»

گیرم گلاب ناب شما اصل قمصر است

اما چه سود، حاصل گل های پر پر است!

وقتی به دادگاه عدالت، طناب دار

بر صدر می نشیند و قاضی و داور است

ما با زبان سرخ و سرسبز آمدیم

تیغ زبان، بُرنده تر از تیغ خنجر است

این تخته پاره ها که به آن چنگ می زنید

ته مانده های زورق بر خون شناور است

حرص جهان مزنی که در این عهد بی ثبات

روز نخست، موعد مرگت مقرر است

دیگر بس است هر چه دوپهلوسروده ام

من ریزه خوار سفره ناکس نبوده ام

از بس سرودم و نشنیدید خسته ام

من از نگاه سرد شما دل شکسته ام

تا کی در انتظار مسیحی دوباره اید

در جستجوی نور کدامین ستاره اید؟

اینان تمام هستی ما را گرفته اند

شور و نشاط و مستی ما را گرفته اند

باید دوباره قبله ی خود را عوض کنیم

با خشت عشق کعبه ای از نو بنا کنیم

دادی چنان کشم که جهان را خبر شود

کوش فلک ز ناله «بیداد» کر شود

از من مخواه شعر تر ای بی خبر زرد

شعری که خون از آن نچکد ننگ دفتر است.

■ ■ ■

و چند بیت از شعر جدید «بیداد»

این بخت با تو یار نمی ماند ای یزید

این چرخ بر مدار نمی ماند ای یزید
گیرم که شاهی از سر زین بر زمین زدی
این اسب بی سوار نمی ماند ای یزید
این شهر بی خدا که در آن پرسه می زنی
خالی ز شهر یار نمی ماند ای یزید
کافر شدی به عدل و مسلمان شدی به ظلم
این ظلم پایدار نمی ماند ای یزید

■ ■ ■

و ترانه ای را که مژگان عظیمی خواننده شجاع افغان خواند

داری به کجا می روی ای مرد مسلمان

وقتی که چنین مسخ خرافاتی و هذیان

طالب تو کجایی و جهان تا به کجا رفت

انسان به فضا رفت، تو در خشتک تنبان

این جبر حجاب و چادری صحبت مفت است

ملا همه از روی سیاست به تو گفته است

در مذهب تان مرد که در امن و امان است

زن بچه بیار و حفره لذت تان است

یک مرد مجاز است چهار زن بگیرد

این سکس گروهی است، یا قتل زنان است؟

یک عمر فقط در پی اندام زنانید

اندر پی یک صورت و یک سینه و رانید

با نام خدا صد رگ گردن ببریدید

بر جان جوانان وطن مرگ دمیدید

کدام دین است؟

ذاتاً و بالفطره پس فترت و دشمن انسان است،

دشمن یهودی ها، دشمن مسیحی ها، دشمن

زرتشتی ها، دشمن بودایی ها،

دشمن بهایی ها، دشمن بی دین ها،

دشمن سنی ها و عجباً که از همه بیشتر

دشمن شیعیان است و آن ها را اعدام و زندان و

بدنام و فراری از میهن خود و آواره گرد جهان

کرده است. به نظر شما این همه افتخار نصیب

کدام دین مبین مرگ آفرین است.

طائره

طائره زنی شاعر، مقاله نویس و آزادی خواه بود که نه تنها در نام، بلکه در بسیاری از ویژگی ها به طاهره ی قره العین شباهت داشت. او نیز به مانند طاهره، در خانواده ای فرهیخته و ادب جو پرورش یافت. زبانی گیرا داشت و در کودکی، ناصرالدین شاه را به حیرت انداخت. طائره هم مانند طاهره به آیینی تازه گروید؛ شعر سرود؛ در محفل یاران حجاب از سر برداشت؛ در مسیر آزادی زنان بی پرده سخن گفت و شجاعانه نوشت، و در یک کلام، زنی بی پروا از تبار طاهره بود.

■ ■ ■

عصمت خانم، معروف به طائره، در حدود سال ۱۲۳۹ در تهران چشم به جهان گشود. مادرش حبیبه خانم، با نام ادبی زهره، شاعر بود و در اندرون ناصرالدین شاه، به کار منشی گری می پرداخت. پدرش میرزا اسمعیل خان آشتیانی، حساب دار کل قشون بود. طائره خیلی زود پدرش را از دست داد و تحت سرپرستی پدر بزرگ خود، عبدالکریم خان قرار گرفت که پزشکی حاذق بود و علاقه ای خاص به طائره داشت و می گفت: «از پیشانی این کودک پیداست که در بین فرزندان و نوه هایم "زنده و نامدار" خواهد شد». پدر بزرگ طائره نیز به زودی دار فانی را وداع گفت و دایی اش، فرج الله خان، او را زیر بال و پر خود گرفت؛ برای خواهرزاده ی خردسالش معلم سرخانه استخدام کرد و از آنجا که سرایدار باشی خانه های شهری و بیلاقی سلطنتی بود، طائره و مادرش با او در قصر فیروزه ی دولتی منزل گزیدند. در نتیجه، هنگامی که ناصرالدین شاه به این عمارت آمدورفت می کرد، بارها با طائره ی خردسال گفت و گو کرد و از جسارت او به شگفت آمد.

طائره در دوازده سالگی در اثر مذاکره با دایی دیگرش که از سفری دور باز آمده بود از آیین بهائی باخبر شد و به این دین جدید گروید. در سیزده سالگی، به امر مادر، به همسری مهرعلی خان، نایب نسقچی باشی شاهی، در آمد که مردی بی رحم بود و بنابر شغل خود، به سیاست و مجازات به اصطلاح گناهکاران می پرداخت. از جمله، گاه بهائیان را به خانه ی خود می آورد، حبس و شکنجه می کرد و دوباره به دربار شاهی می برد. در نتیجه، پیوسته میان طائره و همسرش در این مورد، کشمش و ستیز بود. طائره به طور پنهانی به یاری زندانیان بی گناه می شتافت و توسط نوکر پیرش برای آنان غذا می فرستاد. وقتی نسقچی باشی از کارهای طائره باخبر شد، تازه پی برد که همسرش هم کیش آن زندانیان نگون بخت است. بنابراین، او را به شدیدترین عذاب ها گرفتار ساخت تا بلکه از باور نویافته ی خود دست بشوید. خود طائره درباره ی این گونه جفاکاری ها می نویسد:

«گاهی در طاقچه ی اتاقی حبسم می کردند و جلو طاقچه را دیوار

می کشیدند که من در پشت آن دیوار خسته شده، توبه نمایم و یا تلف شوم و سوراخ کوچکی در بالای آن دیوار گذاشته بودند هر روزی یک سیر نان صبح و یک سیر نان شام به من می دادند و می گفتند هرگاه توبه نکنی در پشت این دیوار باید بمیری... (و) چون مرا به این حال (دعا کردن، شعر سرودن و آواز خواندن) می دیدند دیوار را خراب می کردند و مرا برهنه کرده با تازیانه از سر شب تا صبح به بدن لخم می زدند و گاهی در اتاق تاریکی حبسم نموده زغال زیادی دود می کردند تا به واسطه ی دود زغال در آن اتاق تلف شوم. من دماغ خود را به روزنه ی در گذاشته، استشمام هوا می کردم... گاهی در زمستان، در شب هایی که برف به شدت تمام می آمد، مرا در میان حیاط و برف می گذاشتند که در این سرما و برف باید بمیری...»

در اثر پای ورزی طائره بود که رفته رفته، دل نسقچی باشی نرم شد و شبی در نتیجه ی گوش دادن به دلایل او، به صداقت همسرش پی برد و دست از آزار او برداشت. طائره سی و یک سال داشت که همسرش درگذشت و، از آن پس، عمر خود را وقف دو کار عمده کرد: یکی ترویج باورهای دینی اش و دوم دفاع از حقوق و آزادی زنان و تربیت دختران.

به نوشته ی فاضل مازندرانی، در محیطی که بر محدودیت زنان تأکید می کرد، طائره آزادانه با زنان و مردان معاشرت داشت. و بر همین اساس، موژان مؤمن می نویسد، طائره یکی از زنان پیشگام در ترویج جمع های مختلط بهائیان بوده است. او در میان مردان و زنان هم کیش، حجاب از سر برگرفت و در همان روزها، لباس بلند و زیبایی که برای خود دوخته بود به تن کرد و زنان دیگر را تشویق به پوشیدن آن نوع لباس کرد. سپس به تأسیس مدرسه ی دختران، همت گمارد. گاه نیز به دیدار و گفت و گو با دختران شاه و زنان اشراف می رفت و افکار نو را با آنان در میان می گذاشت. طائره، نخستین کسی بود از زنان بهائی ایرانی که با هم کیشان آمریکایی خود به نامه نگاری پرداخت. این نامه ها موثق ترین اسنادی است که اکنون درباره ی زندگی او در دست داریم. او همچنین با برخی از آمریکاییان بهائی که به ایران سفر کردند، دیدار و گفت و گو کرد و در کار برگزاری کلاس های آموزش و بهداشتی برای دختران ایران، به آنان یاری داد. یکی از این بهائیان آمریکایی، مردی به نام میسن ریمی (Mason Remey) بود که طائره در خانه ی خود، پذیرای او و همکاری او شد و به افتخار آنان مهمانی ای برپا داشت. در این هنگام (۱۹۰۸) طائره زنی حدوداً چهل و هشت ساله بود با موهای کوتاه و چهره ای مصمم. بعدها میسن ریمی گزارشی از این مهمانی به دست داد که برگه ی تاریخ کشف حجاب اختیاری در ایران را هویدا می سازد؛ ریمی نوشت:

«... مدتی بود که میزبان ما (طائره) حجاب خود را برداشته بود و به اتفاق همسرش بدون حجاب از میهمانان مرد در خانه و باغ خود پذیرایی می کرد. با این حال، به من گفت که ناچار است در خیابان حجاب

داشته باشد تا خیلی جلب توجه نکند. آن روز عصر، او و همسرش، هم‌زمان دو مهمانی ترتیب داده بودند. در یک اتاق، حدود بیست مرد و در اتاق مجاور، که با پرده‌ای از اتاق جدا می‌شد، دوازده تا پانزده زن حضور داشتند. خانم میزبان از اتاقی به اتاق دیگر می‌خرامید و از مهمانان خود پذیرایی می‌کرد. سپس... او از من و همراهم خواست که برای خانم‌های اتاق کناری، در مورد خواهران غربی‌شان تعریف کنیم، و ما تا آنجا که مقدور بود، در این باره صحبت کردیم. همراهم به فارسی حرف می‌زد و حرف‌های مرا برای خانم‌های آن طرف پرده، ترجمه می‌کرد. از قرار معلوم، خانم میزبان امیدوار بود که آن روز آن خانم‌ها به او تاسی کنند و حجاب از سر بردارند. همان‌طور که ما از ترقیات زنان غرب، از آزادی، استقلال و تحصیلات عالی‌ه‌ی زنان غربی می‌گفتیم، ذوق و شوق "خانم" بیشتر می‌شد تا اینکه سرانجام به سمت درگاه رفت، پرده را پس زد و با شور و حرارت، با زنان آن اتاق صحبت کرد. از حرف‌های او چیزی نمی‌فهمیدم ولی از لحن و هیجانی که در کلامش بود به مقصودش پی بردم. او خواهرانش را فرا می‌خواند که قدم پیش نهند و حجابشان را بردارند. می‌گفت که چنین فرصتی کم پیش می‌آید؛ چون ما از غرب آمده بودیم و به دیدن چهره‌ی زنان عادت داشتیم. ظرف چند دقیقه، کلام او اثرش را گذاشت و زن‌ها از جا بلند شدند و به اتفاق، حجاب‌ها را برداشتند و به اتاق ما آمدند. مردها به سمت دیگر اتاق رفتند تا برای خانم‌ها جا باز کنند و افراد تازه‌وارد روی صندلی‌ها نشستند... شاید این قضیه برای کسی که به آداب و رسوم غربی عادت دارد، عجیب به نظر برسد؛ با این حال نشان می‌دهد که این خانم‌ها هم از مواهبی که زنان غربی از آن برخوردارند آگاه‌اند، و هم از محرومیت‌های خودشان.

طائره به قدری تحت تأثیر این ملاقات قرار گرفت که هنگام خداحافظی، گردن‌آویزِ مرواریدِ بندنقره‌ای خود را — که از خواهر مظفرالدین‌شاه هدیه گرفته بود — از گردن درآورد و به میسن ریمی داد تا به دست «خواهران» هم‌کیش خود درآمریکا برساند.

اما گذشته از چنین کنش‌های فوق‌العاده‌ای، آنچه بیش از هر چیز، طائره را در تاریخ فرهنگی ایران شهره‌ساخت، قلم‌زدن و مقاله‌نویسی پیرامون مسائل زنان بود. مقاله‌های او (۱۹۰۹) در روزنامه‌ی وزین ایران نو بحث‌های تازه‌ای را فراروی مردان و زنان ایران قرار داد. در آن برهه از تاریخ ایران، یعنی ابتدای دوره‌ی دوم مشروطیت، گشایشی در آزادی‌های مدنی ایجاد شده بود و فضای باز سیاسی به وجود آمده به جرایدِ دگراندیش نیز مجال رشد می‌داد. به رغم بی‌سوادگی گسترده در ایران آن روزگار، روزنامه‌ها دست‌به‌دست می‌گشت و در قهوه‌خانه‌ها و دورهمی‌ها به صدای بلند قرائت می‌شد. و یاسر گذرها، باسوادها برای بی‌سوادها می‌خواندند. پیرامون مقاله‌ها گفت‌و شنید می‌شد و مضامین آن در ذهن افراد جای می‌گرفت.

یکی از این جراید، که به قول فریدون آدمیت «از نظر پرمایگی و فن روزنامه‌نگاری» مقامی بی‌همتا داشت، روزنامه‌ی ایران نو بود. جریده‌ای که مدافع جدی اصول دموکراسی به‌شمار می‌آمد و به‌گفته‌ی کسروی «زبان انقلابیون» بود. فزون بر این، ایران نو در سیر تحول تکنیک و چاپ مطبوعات در ایران از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود. تا پیش از آن، روزنامه‌های ایران به قطع نیم ورقی چاپ می‌شدند. اما ایران نو برای نخستین بار به شیوه‌ی جراید اروپا، به صورت تک‌ورقی، در قطع بزرگ، و با صفحه‌بندی، ستون‌بندی، حروف‌چینی و تنظیم مطالب به‌زیر چاپ رفت. بعدها این سبک از انتشار، سرمشقی برای روزنامه‌های دیگر ایران شد. این روزنامه در زمان خود بالاترین تیراژ را داشته است. مقالاتی که با این سبک نوین انتشار می‌یافت در مدتی کوتاه در تمام شهرهای ایران شهرت بسزایی یافت.

زنان، به‌ویژه در خانواده‌های مرفه، از مشتری‌های پروپا قرص مقالات مندرج در روزنامه‌ها بودند. دست‌کم فحوا‌ی مقالات منتشرشده به اندرونی‌ها راه می‌یافت. در همان دوره، یک زن میسیونر از تهران نوشت «اندیشه‌های نوپا به درون اندرونی‌ها گذارده.»

در همین دوره (در خلال سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۵) حدود ۳۰ نویسنده‌ی زن در روزنامه‌ها قلم می‌زدند، که با در نظرگرفتن گستره‌ی بی‌سوادگی و تنگناهای پیش روی زنان، رقم درخوری است. همان‌طور که افسانه نجم‌آبادی می‌نویسد، از میان جراید مشروطه‌خواه، ایران نو بیش از همه جولانگاه نگارش زنان بود. و یکی از نویسندگان مقاله‌های ایران نو عصمت‌خانم تهرانی، ملقب به طائره، بود که ژانت آفاری در وصف نوشته‌هایش می‌گوید:

«یکی از جالب‌ترین این نوشته‌ها، سلسله مقالاتی است که در روزنامه‌ی... ایران نو... تحت نام مستعار زنی به اسم طائره چاپ می‌شود. نوشته‌های طائره در مواردی، آثار مری ولستون‌کرفت (Mary Wollstonecraft)، یکی از اولین مبارزین آزادی زن در اروپا، را به خاطر می‌آورد.»

طائره با زبانی روشن، مستدل و پرسش‌گر به واکاوی مسائل روز زنان و «بازاندیشی» زن و زنانگی می‌پرداخت که به تعبیر نجم‌آبادی و محمد توکلی طرّقی «از مهم‌ترین جلوه‌های مدرن‌گرایی» در ایران بود. گفتمانی نو که با سخنان بی‌پرده‌ی طاهره قره‌العین در بدشت (۱۸۴۸) آغاز شد؛ بی‌بی‌خانم استرآبادی در معایب الرجال (۱۸۹۴) آن را پی‌گرفت و مقالات طائره (۱۹۰۹) آن را وارد مرحله‌ای تازه کرد. همین خط فکری در سال‌های پسین، رفته‌رفته «زن» را از زیر سیطره‌ی گفتمان مردمدار خارج ساخت.

طائره با سودجستن از دانش ادبی خود، افکار نوینی را عرضه می‌دارد که گاه حتی از خطوط قرمز عرف و سنت نیز عبور می‌کند. یکی از این

مقولات ممنوعه، مسئله‌ی «چندهمسری» بود که از مصائب مُرمن زن ایرانی به‌شمار می‌آمد. طائره در یکی از مقاله‌های خود، ریشه‌ی چندهمسری را نوهوسی مردان می‌داند و می‌نویسد:

«و هرگاه ناصحی ایشان (مردها) را نصیحت نماید، جواب بگویند که: خدا آسان کرده! هرگاه این قرین مطبوع طبع ما نشد، او را طلاق گفته، دیگری را اختیار می‌نماییم؛ همچنان الی آخر عمر. و یا آنکه چون طایفه‌ی اُنائیه (زنان) حکم جاریه (کنیز) دارند، ممکن است که چندین زن اختیار نماییم؛ محتمل است که یکی از آنها مطبوع اتفاق افتد.»

چنان‌که پیداست، این بخش از نوشته‌ی طائره به موازین دوگانه‌ی حاکم بر مناسبات میان زن و مرد در آن دوره اشاره دارد و، در ضمن، یاد آور این عبارت از بی‌بی خانم استرآبادی است که می‌نویسد: «چنانچه بعضی از مردها می‌گویند: تاکی زن خودمان را ببینیم و بخواهیم و این شعر شیخ (سعدی) را ورد زبان کرده‌اند:

زن نوکن ای دوست هر نوبهار

که تقویم پاری نیاید به‌کار.

در عین حال، عبارت «خدا آسان کرده» دلالت بر این دارد که احکام دینی، دستاویزی برای چندهمسری شده است. طائره در برابر این قبیل مردان هوس باز، دلیلی کوبنده ارائه می‌کند. گویی آینه‌ای در برابر آنان می‌گیرد و ناگوار بودن چندهمسری وارونه را به آنان نشان می‌دهد و می‌گوید: «آیا هیچ مردی بر خود می‌پسندد که زن او شوهر متعدد اختیار کند؟»

سپس به واریسی خود حکم شریعت در مورد تعدد زوجات می‌پردازد و آن را — طبق فرمان پیامبر — منوط به «شرط عدالت» می‌داند، و از آنجا که برقراری عدالت، حتی میان دو همسر، ناممکن است — طبق استدلال طائره — مرد باید به یک همسر قناعت کند. هر چند طائره در این مقوله جلوتر نمی‌رود، اما تا همین جا هم عبارات او رنگ‌وبوی اصلاح‌طلبی دینی دارد. گفتنی است که پیش از طائره نیز برخی از نویسندگان ایرانی مطالبی در نقد چندهمسری نوشته بودند. از جمله، درست چند ماه پیش از نگارش مقاله‌ی طائره، دهخدا در چرندوپرنده به آن پرداخته بود. او در داستان قند رون در قالبی طنزآلود نوشت «الان که حاجی آقا نان و حلوا را به‌خانه آورده، چهار زن حلال خدایی دارد؛ گذشته از لفت‌ولیس‌هایی که در حجره‌های رفقا می‌کند.»

با این حال، نوشته‌ی طائره در قیاس با نوشته‌های پیشین، نکته‌ای نسبتاً تازه در خود دارد: طائره از دل فرمان پیامبر و از «شرط عدالت»، تک‌همسری را نتیجه می‌گیرد. به بیان دیگر، طائره، گذاشتن شرط عدالت را تعلیق به امر مُحال می‌داند؛ نکته‌ای که دستگاه فقاقت احتمالاً آن را به‌طرزی آگاهانه نادیده گرفته بود.

خطاب به مردان می‌نویسد: «اگر خلقت طایفه‌ی نسوان نبود بقا و هستی شما از کجا بود؟» یا آنجا که، ضمن اثبات برابری مرد و زن، می‌نگارد: «... بعضی از قوای ما اضافه بر قوای مرد است. هیچ مردی قوه‌ی

پرورش اولاد ندارد و ما داریم. وفا و محبت ما به درجات از مرد بیشتر است؛ در هوش و ذکاوت از مردان برتری داریم؛ در قوه و بنیه مستحکم‌تریم؛ زیرا هیچ مردی صبر و تحمل و طاقت صدمات و زحمات و زجر ما را تحمل نمی‌کند.» ایده‌هایی که در آن روزگار بسیار جسورانه می‌نمود. با این حال، نگاه او به مناسبات میان زن و مرد، روی هم‌رفته، نگاهی مبتنی بر تشریک مساعی و رشد متوازن میان دو جنس است. چنان‌که می‌نگارد: «هرگاه ما طایفه‌ی نسوان... با مردان خودمان در کلیه امور شریک و سهیم شویم در اندک زمانی وطن عزیز ما دارای هرگونه عزت و شرف و صنایع و علوم خواهد شد.»

بدین ترتیب، او به‌شکلی متوازن، «نیمه‌ی دیگر» جامعه‌ی ایرانی را نیز روی سخن قرار می‌دهد و حتی باورهای نادرست و خرافی «زنان» را نیز در سست شدن پایه‌های خانواده و اجتماع سهیم می‌داند. باورهایی که دختران از مادر خود و آنها نیز از مادران خویش آموخته‌اند. به‌باور طائره، دختران، خود و همسرشان را «یک روح در دو جسم» نمی‌دانند، «زیرا از طفولیت دیده و شنیده‌اند که اگر شوهر بد شد و مطبوع طبع واقع نشد، طلاق گرفته، شوهر دیگر اختیار می‌نمایم.»

طائره در ادامه، به طرز عامیانه و کنایه‌آمیز، شرح می‌دهد که چگونه مادر ایرانی، در ابتدای سده‌ی بیستم، آیین همسرمداری را به دختر خود می‌آموزد:

«و نصایح مشفقانه‌ی مادرانه‌اش از این قبیل است (مادر جان فکر جان خودت باش. هرگز دل به این مردهای بی‌وفا نبند. تا می‌توانی نگذار شوهرت صاحب تمول و خانه شود؛ به‌محضی که قبای او دو تا شد زن دیگر خواهد گرفت و تو را سیاه‌بخت خواهد کرد. اقلاننه‌جان فکر خودت باش؛ از او اخذ عمل کن که اقلان در روز سیاه‌بختی، پولی در دست داشته باشی که پیش ملای طالع‌بین که دعای سفیدبختی می‌دهد خجالت نکشی و یا اگر طلاق گرفتی به‌خانه‌ی شوهر دیگر که می‌روی دست خالی نروی) و... از این قبیل نصایح که قلم از تحریرش شرم دارد. حال مشاهده فرمایید که با این‌گونه مادران، وضع سلوک زن و مرد چه خواهد شد... با این حال منتظر تمدن و ترقی مملکت آید.»

به تعبیر دیگر، از جامعه‌ای که زنانش در خرافه، نادانی و ظاهرآرایی دست‌وپا می‌زنند، آبی از برای پیشرفت و مدنیت گرم نمی‌شود. به‌باور طائره، راه برون‌رفت از این چرخه‌ی معیوب، تعلیم و تربیت «اجباری» دختران است. او می‌نویسد: «پس باید مادرها را در طفولیت، در مدارس جدید، مجبور به تحصیل علوم نمائید.»

بدین ترتیب، بر خلاف بسیاری از نواندیشان دوران مشروطه و پیش از آن، که اموری از قبیل «اصلاح خط و الفبا»، «حاکمیت «قانون»، تأسیس «عدالت‌خانه» و تقلید از غرب را پیش‌نیاز ترقی ایران می‌دانند، طائره، آبادانی ایران را در گرو پیشرفت «زنان» می‌داند: زیرا «آبادی هر شهر و مملکتی به‌واسطه‌ی نظم و آبادی خانه‌هاست... و ترقی و آبادی و نظم

اشعاری ناب از خود برجا گذاشت. اوسه دختر زاد که یکی در ابتدای جوانی درگذشت؛ دو دیگر، توران و مولود، باقی ماندند و راه مادر را پی گرفتند. از جمله، مولود به همسری میرزا علی اکبر روحانی (محب السلطان) درآمد و میوهی این ازدواج، فؤاد روحانی، از جملهی پایهگذاران اوپک و مدیر کل امور نفتی کشور در زمان پهلوی و «طرف مشورت دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی» بود. نوهی طائره، به خودی خود، نشان داد که چگونه بیداری و پیشرفت یک زن، در طی سه نسل، به پیشرفت یک ملت می‌انجامد. **پایان**

حسن رجب نژاد - برنامه ساز تلویزیون

زمان

پیش از پیداشدن دین‌های ابراهیم و ساختن خدایی موهوم، در اندیشه‌های کهن زروانی، فرمانروایی مطلق و بی چون و چرای «زمان» حاکم بود که با معیارهای علمی امروزی نیز قابل پذیرش است. اما حقه بازاری به نام رسول و پیامبر از راه رسیدند و خدایی به قد و قامت کوتاه و ناموزون خویش آفریدند و انسان بیچاره را تا ابدالاآباد به بردگی، زبونی، ذلت، تسلیم و خواری کشاندند. به قول ابوسعید جنابی رهبر قرامطه: سه کس زندگی مردمان را تباه کردند، شبانی، طبیبی و شتربانی. و این شتربان آخری از همه مشعبدتر و محتال‌تر بود.

(مشعبد = شعبده باز، محتال = حيله گر و مکار).

هفتمین مذهب

کشور مسلمان اندونزی دیانت بهایی را جزو هفتمین مذهب در کشور خود به رسمیت شناخت. از دین‌های دیگر، یهودی، مسیحی، مسلمان، بودایی، شینتو، هندو، کنفوسیانیسم می‌توان نام برد.

دکتر احمد ایرانی گرامی

کلی مطالب ارزنده فرستاده که چاپ کنیم، افسوس که برای این شماره مطالب ایشان دیر رسیده بود. اگر عمری باقی باشد بخشی از آن‌ها را در شماره بعدی درج خواهیم کرد.

هر خانه‌ای به واسطه‌ی اُنائیه (زنان) است.»

او در میان سلسله کارهای لازم برای بازسازی ایران اولویت را به تربیت دختران و زنان می‌دهد و به نحوی قاطع از مردانی که داعیه‌ی میهن‌دوستی دارند، می‌پرسد: «آیا می‌دانید که تا طایفه‌ی نسوان تربیت نشوند ترقی و تمدن در مملکت غیرممکن است؟» به داوری طائره، هر کشوری که پیشرفت کرده و دارای ثروت و تمدن شده، به دلیل تربیت و دانش‌آموختگی زنان بوده است. او در اثبات نظر خویش به تاریخ قدیم ایران استناد کرده و می‌نویسد که مقام زنان در آن روزگار به جایی رسیده بود که «میان سلاطین فرس قدیم، خصوصاً در سلسله‌ی سلاطین ساسانی، دو تن از شاهزاده خانم‌های ایرانی به تخت سلطنت جالس بودند.» در اینجا او به مطلبی کمتر شنیده شده نیز توجه می‌دهد: «... مقام نسوان در آن ایام ... به طوری ممتاز بود که ارواح ایشان در هنگام نماز و دعا یادآوری می‌شد. چنانچه هنوز هم در میان زردشتیان امروزی، که فرزندان فرس قدیم هستند، یادآوری ارواح بعضی از نسوان در ادعیه معمول است.»

مقالات طائره در بازه‌ی زمانی حدوداً چهارماهه‌ای، از سپتامبر تا دسامبر ۱۹۰۹، در ایران نوبه‌شکل دنباله‌دار منتشر شد. آخرین مقاله‌ی او در ۱۸ دسامبر نوشته شد و در پایان همین مقاله عبارت «بقیه دارد» دیده می‌شود. اما «بقیه»ی این مقاله هرگز منتشر نشد. چرا؟

عباراتی از آخرین مقاله‌ی طائره، کلید این معما را به دست می‌دهد. او در همین نوشته (دسامبر ۱۹۰۹) از مردان و زنان ایران می‌خواهد که از عادات و رفتار «تقلیدی» دست بردارند؛ فریب «ابلهان آدم نما و گرگان به لباس میش» را نخورند. او از این افسوس می‌خورد که «هنوز در خواب غفلتیم و همیشگی اشخاصی را دوست و خیرخواه خودمان می‌دانیم که ابداً از دیانت و امانت و علم و خیرخواهی بویی به مشامشان نرسیده» و اینکه «آدمیت نه به نطق است و نه به ریش و نه به جان...»

پیداست که در اینجا، طائره وارد منطقه‌ی ممنوعه شده و در مورد امور «برنافتنی» قلم زده است. او با معیارهای شریعت، پایش را از گلیم خود درازتر کرده بود. طائره خود می‌دانست که نوشته‌هایش به مذاق «بعضی» خوش نخواهد آمد، آنجا که نوشت:

«اگرچه می‌دانیم که کلمات این کمینه‌ی فانیه، پسندِ سمعِ بعضی از قارئین نخواهد شد،

ولی من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال»

از قرار معلوم، «آنها» از سخنش ملال گرفتند نه پند. با این حال، طائره بر «بسیاری» اثر گذاشت و سهم خود را در بیداری زنان و مردان ایران ادا کرد. دو سال بعد در ۱۹۱۱، هم‌زمان با پایان انقلاب مشروطه، چراغ عمر او نیز در پنجاه و یک سالگی خاموشی گرفت. طائره نسلی ماندگار و

سیاوش لشکری

پی آمدهای یک فرار

در شماره پیش گفتم نام افرادی را می نویسم که سال هاست همراهه و بدون وقفه از ۱۰ تا ۱۰۰ دلار (یکی دو تن هم هر دوسه ماه یکبار ۲۰۰ یا ۲۵۰ دلار) پرداخته اند.

دکترمehشید و دکترسیروس اسدی، دکتر جان رضاپور، آقایان م توفیقی، عبدالله قاندي، هنرمند و نویسنده خودمان کورش سلیمانی، خانم افتخار، آقای آتش و سرباز گمنام هم میهن غیر نظامی که هرگز ایشان را ندیده ام و تقریباً هر ماهه کسری ما را می پردازد. به اضافه پسر م و یکی از بستگانم آقای محمد خوارزمی مترجم بیداری نیز ماهی سد دلار می پردازند. برخی از خوانندگان بیداری هم سالی یا هر دوسه سالی یک بار، از ۱۰ تا ۱۰۰ دلار و هم میهنی که سالی ۳۰۰ تا ۵۰۰ دلار می پردازد از فرصت بهره می گیرم و از همه آن ها که در ایران دوستی، سراز پا نمی شناسند و بیشترشان هم مرا ندیده اند سپاسگزاری کنم. آن ها این سخاوت بیمانند را فقط برای آگاهی مردم کشورشان انجام داده اند و در پی هیچ سود دیگری نبوده اند جز اعتلای موقعیت ایران. امید است نام کسی را که همراهه بیاد انتشار بیداری است و چک می فرستد از قلم نینداخته باشم. تمام این کمک ها با میل و اشتیاق خود یاری دهندگان بوده است و هرگز از هیچ فردی خود من درخواست کمک نکرده ام از آقای فرهنگی گرفته تا کسی که سالهاست ماهی ده دلار میفرستد یا انسان بزرگی بنام سرباز گمنام که کمبودهای ماهانه ما را میپردازد همه خودشان به این کار همت گمارده اند و پیشگام به یاری دادن شده اند.

هزینه ماهانه انتشار بیداری (که پس از مشکلات کرونا مجبور شدیم تیراژ را پایین آوریم ولی بیداری را تعطیل نکردیم) فعلاً هزار و پانصد دلار است که این کمک های ماهانه هیچگاه به هزار دلار نمی رسد و کمبودها و بدهکاری های هر شماره را همانطور که گفتم دوسالی است گاه بگاه جوانمرد گمنامی می پردازد تا بیداری بدست شما برسد و در کتابفروشی ها و فروشگاههای ایرانی بطور مجانی بین ایرانیان پخش شود. همت و زحمت این یاران باعث یکی از پربارترین مبارزاتی شد که ایرانیان تبعیدی برای میهن خود انجام داده اند. این مبارزه سد درسد سودمند و اثر گذار واقع شد و مسیر معنوی ملت ایران را با افشا شدن مذهب ارتجاعی و عقب مانده اسلام و باز شدن زبان روشنگرانی دیگر که تا سال ها پس از انتشار بیداری سخنی در انتقاد دین نداشتند، به روشنایی برگرداند. و راه برگشت به هویت اصیل ایرانی و دوری جستن از اندیشه های بیابانی خونریز را هموار نمود. برای همه شما عاشقان

راستین ایران دلی شاد، تنی سالم و میهنی آزاد و آباد آرزو می کنم. پاینده ایران و سرنگون باد حکومت فاسد اسلامی در میهن گرامی ما. به امید روزی که جهان را جز قوانین حقوق بشری و جز دین انسانیت هیچ کیش و آیین و مذهبی فرمانفرمایی نکند، خوشبختانه مسیر انسان ها بدان سوی روان می باشد. من در اواخر ماه جولای به هشتاد و چهار سالگی ام خوش آمدگفتم و تا آنجا که بتوانم به فرمان شما انتشار بیداری را ادامه خواهم داد و اگر فرصتی برای خدا حافظی دست نداد و شنیدید که سخته کارم را تمام کرده است (چند شب پیش برای نخستین بار فشارم به ۱۸۰ روی ۱۰۵ رسید) یا اگر متوجه شدید دو ماه است بیداری منتشر نمی شود، از همکاری همه شما انسان های ایران دوست سپاسگزارم. و از هر کسی که از دست من ناراحت شده به ویژه مسلمانان نازنین هم میهنم که گرفتار و معتاد این دین هستند و تقصیری هم ندارند و یا نمی توانند ترک اعتیاد کنند و نوشته های بیداری ناراحتشان می کرده بی نهایت پوزش خواهی می کنم. من یکی از خوشبخت ترین انسان های این هستی بودم که اولاً از پدر و مادر ایرانی و در خاک ایران زاده شدم، زندگی ام در خدمت به مردم ایران گذشت و پاسدار بخشی از مرزهای هوایی ایران بودم که هم میهنانم در آسایش و آرامش زندگی کنند. در دومین بخش زندگی ام به کشور آمریکا آمدم و بیشتر از نیمی از زندگی ام را کنار مردم خوب آمریکا گذراندم و به خواسته ام که خدمت فرهنگی به هم میهنانم بود رسیدم. من خوشبخت ترین انسان روی زمین هستم که شما خواننده نوشته هایم بوده اید. من خوش شانس ترین کسی بودم که همسری همراه و مهربان و دو فرزند سوپر مهربان از هستی نصیبم شد از آنها و بستگان عزیزم در ایران که همواره بیاد ما بودند و بما آموزش محبت دادند بی نهایت سپاسگزارم. تا فراموش نکرده ام از آقای مهدی شاهرخ و همسرشادروانش که سالها بیداری را عاشقانه تایپ می کردند که به چاپخانه بفرستم و امروزها هم پروانه خانمی مهربان این کار را انجام می دهد و آقای موسوی که در چاپخانه اش بیست سال است بیداری ها را هر ماهه چاپ می کند و مدیران سه کتاب فروشی، شرکت کتاب- انتشارات پارس و کلیه کتاب که بیداری ها را بدست خوانندگان و مشتریان خود می رسانند سپاسگزار هستم. از دو تن دوستی که سالها بیداری را در اورنج کانتی آقای نوید ادهمی و در سن حوزه آقای شهاب عقیقی بدست هم میهنان ما رسانده اند سپاسگزاری می کنم. از پزشک ارجمندی که در سن دیاگو مانند دکتر جان رضاییان بیداری ها را در روی میز اطاق انتظار بیمارانش قرار می دهد تا آن را بردارند، و کمک های مادی اش که مایل به بردن نامش نیست سپاسگزاری می کنم. تنها آرزوی باقی مانده ام پیروزی ایرانیان در مبارزه ایست که با حاکمان ضد ایرانی در برابر خود دارند. این ها را نوشتم که اگر سخته ای نابکار حمله کرد و فرصت خدا حافظی دست نداد،

فرزندآوری بدون برنامه، و... و... آیا این ها کافی نیست که شما مردم دست از حمایت این رژیم برنمی دارید و بر نمی خیزید؟ انسان باید با این همه بلا که برسرش آمده و اقدامی نمی کند یا نادان و جاهل باشد یا بی شرف. غیر از این است؟

**چیزی که در مورد ادیان خطرناک است،
بهانه ای است که دست مردم می دهد تا فکر
نکنند. نباید به مردمی احترام بگذاریم که
فکر نمی کنند.
نیل دنت**

**میگویم ایران ما ۲۵۰۰ سال تمدن دارد، باید
گفت ما ۱۴۰۰ سال پیش تمدن داشتیم که با
هجوم اسلام از بین رفت.
صالح کریم پور**

**اسلام در اندازه ای نبود که مقابل زرتشت قرار
بگیرد. آیین زرتشت در برابر شمشیر عرب قرار
گرفت نه در برابر اسلام.
فردریش هگل**

**مداحان در یزد و تبریز امسال در ایام
عاشورا به جای گفتن مدح علی و محمد
و حسین و حسن تماماً اشعار میهنی و ضد
دولتی خواندند و مردم سینه زدند، سینه
زدند و با مداحان اشعار میهنی را با چه
شور و هیجانی تکرار کردند. این مردم را
دیگر نمی شود فریب داد.**

که نخواهد داد، کارم را ناتمام رها نکرده باشم. برآستی نمی دانم
شانس انتشار چند بیداری دیگر را در صورت خواست شما خواهیم داشت
به سفارش من فرزندانم، بدنم را پس از خاموشی، برای تشریح
دانشجویان پزشکی، به هر بیمارستانی که لازم داشته باشد می دهند،
در غیر این صورت بدنم را می سوزانند تا زمین پاک بماند. از برگذاری هر
گونه مراسم یادبود و غمگساری از دوستان و خانواده ام می خواهیم که
حتما خود داری کنند. من محبت را در زنده بودنم از خانواده و دوستان و
آشنایان و خوانندگان بیداری به حد کافی و عالی گرفته ام و کمبودی وجود
ندارد که پس از مرگ اقدامی صورت گیرد. فعلا که زنده ام و به فکر رفتن
هم نیستم. همسرم سالمترین غذای ممکن را به خوردم می دهد و اجازه
مردنم را صادر نمی کند چون به یک راننده متبحر قدیمی سخت نیاز دارد
! البته در برابر زحماتی که او برای زندگی من و ما کشید ۶۵ سال رانندگی
کردن برآستی هیچ است. او همیشه می گوید اگر برای من رانندگی هم
نمی کردی به چه دردی می خوردی؟ و هنرت چه بود؟ پاسخی ندارم به او
بدهم چون فکر و ذکر من در هوای نوشتن و انتشار بیداری بود و بار
سخت تربیت فرزندان و بخش بزرگی از مشکلات روزمره زندگی به
عهده او بود که من توانستم به آرزویم برسم. فعلا تا شماره بعد
بدروود...

در فضای مجازی

شخصی در فضای مجازی از ایران پرونده کامل رژیم را در چند دقیقه
چنین پشت سر هم خطاب به مردم ردیف کرد و گفت.
حجاب اجباری، تفکیک جنسیتی، عدم تحقق وعده ها از اول انقلاب،
فرار مغزها، نارضایتی کارگران و معلمان و پرستاران و هنرمندان و بسیاری
از اقشار، قطع روابط بین المللی و منزوی شدن، از بین رفتن صنایع و
زیرساخت ها، از بین رفتن منابع ملی، رسیدن بحران آب به نقطه بی
بازگشت، آلودگی هوا، تورم، خط فقر، پاسپورت ضعیف، آموزش و
پرورش فشل، بیکاری، اعتیاد، فقر فرهنگی، کودکان کار، عدم اعتماد
مردم به دولت، سیستم بانکی فاسد، قوه قضاییه فاسد، حمایت از
تروریسم بین المللی، سانسور، فیلترینگ گسترده، آمار طلاق، شاخص
فلاکت، حیف و میل سرمایه کشور، برخورد قهری با هر گونه اعتراض
مردمی و مدنی، ناامنی اجتماعی، بالا رفتن آمار بزه و جرم، رشوه،
اختلاس، کلیه فروشی، کارتن خوابی و پشت بام خوابی، قبر خوابی،
فرهنگ ریا، دخالت در خصوصی ترین زندگی مردم، اختلاف طبقاتی
گسترده، قیمت زمین، دلار، قیمت مسکن، هواپیمای اوکراینی، از بین
رفتن کامل صنعت توریسم، رتبه اول در اعدام، زندانیان عقیدتی، حقوق
نابرابر زنان، ترویج خرافات، آتش به اختیاران، کودک همسری، ترویج

**یک مسلمان پس از مرحله خود
آزاری به مرحله دگر آزاری یعنی
امر به معروف می رسد.
صادق هدایت**

**اگر خدای شما بخواهد می تواند فقر و
بیماری را از روی زمین بر دارد. پس چرا
مخلوق خود را از این دو گرفتاری بزرگ
هرگز نجات نمی دهد؟ همین پرسش
ساده ثابت می کند که خدایی نیست! خدا
پرستانی که زندگی را فدای یک موجود
خیالی کرده اند ول معطل اند!**

**بهترین راه به دست آوردن بیداری از راه پست است
858-320-0013 bidari2@Hotmail.com**

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

هر چه آخوندها در مورد اسلام، در ایران عقب نشینی می کنند و اگر ترس از انتقام مردم نبود حکومت را تحویل ملت می دادند، دوسه نفر عمدتاً در لس آنجلس در چند رسانه مانند رادیو صدای ایران و تا حدودی هم تلویزیون پارس بیضه های اسلام را محکم چسبیده رهایش نمی کنند. آشنا ترین این افراد که جیره خوار بنیاد معروف و بدنام مذهبی لس آنجلس هستند آقایان ساسان کمالی و حسین مجید هستند و آقای علی رضا میبدی هم در تلویزیون پارس با زرنگی خاص خودش هم به میخ می زند هم به نعل.

در مرتبه بندی حفظ اسلام همبرگری، آقای ساسان کمالی رتبه نخست را دارد و هم اوست که عصای دستش حسین مجید را اسیر و اجیر افکار پوسیده و ارتجاعی خود کرده است. ممکن است گفته شود این آتش ها از گور بنیاد ایمان برمی خیزد که تا حدودی درست است اما این خود برنامه سازان رادیو تلویزیون ها هستند که خودشان بی دین و بی نماز می باشند اما با پول یک همبرگر ایران را به اسلام و اعراب می فروشند. **صدری**

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. Box 22777
San Diego CA 92192
U.S.A.